

بعضی " پرورش " را " مشارکت
افراد در " وجدان و شعور اجتماعی "
دانسته‌اند .

و بعضی " پرورش حقیقی " را فقط
" انگیزش غرایز و امیال
و استعداد های کودکان " به مدد
" مقتضیات اوضاع جامعه‌ای که در
آن میان زندگی می‌کند "
شناخته‌اند .

و برخی گفته‌اند: پرورش
در حقیقت " یک نشو و نما ی حیاتی
است ، نه مقدمه آمادگی برای
حیات ، و یا وسیله آن " . گروهی
آن تغییرات را که انسان در نفس
خود یا در نوع خویش ایجاد میکند
" تربیت " نامیده‌اند .

و سخنی دیگر این است که:
پرورش حقیقی در واقع نوساختن
کار برد تجربه، حیاتی خود
آدمی است " .

تربیت

دردنیای جدید " تربیت " را وسیله تجدید حیات، و ترقی فرد و جامعه میدانند .

و بنظر ما هر کدام از این نظرات ملاحظه‌ای است از سوئی به‌کار پرورش فرزند و یاکار و اثـــر پرورندگان، در او .

ولی همانطور که فرزند سراسر وجودش " عامل اثر گیر و متحول و زنده و جوشان " است و گویا هزارها چشم و گوش و لمس و عاطفه، از او متوجه خارج می‌باشد، و هزارها عضو، در درون او آماده آنند که این واردات را به اشکال مختلف تصور و میل و پندار و خلق و اندیشه و حال در آورند و در منتها نقشی از رفتار، بهر یک دهند، و میلیونها نشانه و رمز ایجاد کنند به آنچنان صورت که تنها مادران مجرب و دقیق و پر قدرت دیدو احساس، میتوانند، به بعضی از این نشانه‌ها و رموز آشنا شوند؛ و حال و وضع کودک و خواست او را دریابند .

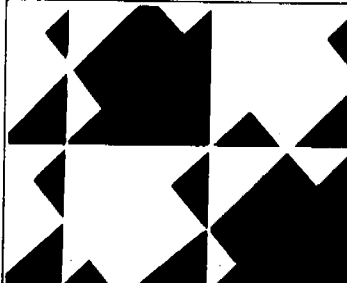
بدیهی است، مربی لایق نیز با هزار شیوه باید کار کند، و از همه جهت زمینه نفوذ فراهم آورد و مفهوم " تربیت " در آن حال " تدبیر برای اصلاح و رشد همه جانبه فرزند " خواهد بود، و موضوع تربیت همه دگرگونیهای لازم و شایسته در فرزند است

... اعم از اصلاح فطریات او - اصلاح مواریث جسمی و روحی او، اصلاح دریافتهای منفی او، تا منتهای حد بلوغ .

و دیگر ارائه مثبتهای منطقی به او : برای منطبق دادن به حواس و ادراکاتش، تا درست بین و درست فهم، شود، و بوسیله آن ادراک درست، حکم درست و داوری درست کند .

و نیز برای منطبق دادن به انفعالات و عواطفش، تا "اولا" اعتدال عاطفی پیدا کنند، و سپس تدریجا " تعالی عاطفی (از عاطفه شخصی به اجتماعی و بالاخره به عاطفه عالی گراید) .

برای منطبق دادن به جهشها و کنشها، تا: "اولا" حرکات ارادی فزونی گیرند، و ثانیاً " در عمل به آنچه" مصلحتی و آینده ساز" است مهارت یابند، و رفتارها سهل و سریع صورت گیرند، و دقیق و موثر باشند. و بالاخره منطبق دادن به "شخصیت شایسته" "هدف شایسته" و "عاقبت شایسته" است .



بنابراین، کار " تربیت " از دیدگاه انتظار ما، بس متنوع و نامحدود، و در عین حال، همه جانبه و اساسی است. از طرف دیگر " تربیت لازمه‌اش وجود یک " اصل است که قابل تربیت باشد، و اگر " اصلی " نباشد، و یا قابلیت " ملاحظه نشود، باز " تربیت " نه معنی دارد و نه انجام پذیر " است .

اما آن اصل چیست؟ گوئیم: هر آدمی زاده اصالتمی دارد که همان زیر بنای وجود اوست. وقتی که به دنیا می آید مایه هائی به همراه دارد از قبیل: ارث صفات و عقاید و نفسانیات اساسی وجود اسلاف، اثرات ناشی از نوع حالات مادر، وضع تغذیه مادر، چگونگی محیط زندگی مادر، فقر و غنای مادر، ناراحتی و راحت مادر، و... در ایام بارداری). تا چند ماه پس از تولد، هم که فرزند، خود زمینه گیرندگی از خارج نیافته، باز کمابیش نظیر همان تاءثرات برای فرزند، از راه " شیر خوردن، و در آغوش مادر خفتن و لمس مدام وجود او کردن " حاصل میشود. پس از این زمان، پای مربی رسمیا" میان می آید، و امکان تاءثیر، از فردی دیگر بر او (با قصد و اراده آن فرد، و طبق نقشه و طرحی خاص)

معنا پیدا میکند .

وکارمربی عبارت از اقدامات نامبرده زیراست :

۱- به "اصالت فرزند" و موجودی اصالتی او ، عمیق ترین توجه خود رامبذول دارد ، تا آنرا بشناسد . و امتیازات و خصیصه های آن را بداند . و اگر بعضی از آن

خصیصه ها را درست نمیداند و مناسب آینده متعالی فرزند نمی شمارد ، در برنامه اصلاحی خود منظور دارد . که تدبیر کند تا تسفیر دهد (البته ، بهترین موقع این دگرگونیهای اصالتی ، مرزهای بلوغ است که دومرحله است و هر کدام یک تا دو

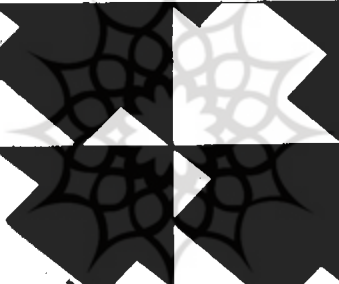
سال زمان دارد ، و همین زمان بحرانی وجود فرزند ، مساعدترین موقعیت را در اختیار مربیی میگذارد ، که قالب پایه های نادرست را بشکند و پایه های درست و مناسب دیگر راجانشین آنها گرداند ، تا چون در آخرین بلوغ ، این خمیره اصالت ، سفت و بی انعطاف - یا بنظر ما : کم انعطاف - میگردد ، وضع مناسب داشته باشد و قالب ، بصورت مناسبی در آمده باشد ، تا از آن پس که به پر کردن محتوا خود فرزند بالغ ، می پردازد ، این مایه ها ضایع نشوند . و مایه ها بدون بزیره دهی

نباشند .

۲- محیط ناءثر فرزند را (تا آنجا که در حد احساس و لمس و انفعال هست) از عاملیت ناروا پاک میدارد ، و به رواها و مناسبها می آراید .

۳- قوای فرزند را (جسمی و نفسانی) با تدابیر خاص تقویت و ارشاد می کند .

۴- به آنچه مایه استحکام اصالت درست فرزند است می پردازد ، و در آن می کوشد ، و بهر حال ، دست کودک را نامنتهای مرز بلوغ نهائی ، همچنان بدست



دارد . و او را چنانکه بتواند زندگی " باشخصیت - متحول - معنالی - معتدل - خوش غایت - و سراسر شایسته " داشته باشد بیورود ، و همه مقدمات لازم آن زندگی نیکو را قبل از بلوغ (که دوره حقیقی تربیت است) در جسم و روح او فراهم سازد .

مابهمه این " دگرگونیها اصلاحات - تقویتها - نظارتها - همپائی و همراهیها و رهبریها " تربیت گوئیم و این تربیتی

است که زمینه مناسب " مکتب پذیری و استرشاد " را فراهم می کند .

و اما معنی قابلیت " این است که فرزند از نظر " عصبی و روانی نابسامانی مادرزاد نداشته باشد ، و نیز در سنین بعد از تولد ، و قبل از بلوغ ، وضع محیط فرزند ، در او اثرات و حالاتی ایجاد نکرده باشد که " تعادل ادراکی و عاطفی او " را زایل ساخته ، و یا او را به " هیجان و طغیان و بیماری " کشانده باشد ، و بهر حال ، نه بگونه ای در آمده که (هیچ توجه ندارد و یانمیتواند داشته باشد و اگر هم توجه کند ، برداشت مناسب نخواهد یافت " .

پرورش دو جنبه دارد :

یکی - جنبه روحی

دیگر - جنبه اجتماعی و تناسب

با وضع زندگی محیط

لازم است که بهر دو جنبه بیک میزان توجه شود تا زیانی حاصل نگردد . با پرورش درست باید بین آن دو توافقی ، حاصل شود . و فرزند ، روحیه ای یابد که در هر جهت ، سازگاری داشته باشد .

و به تعبیری دیگر ، حدود تربیت (یعنی تغییراتی که در انسان بوجود می آیند ، چندگونه اند :

الف - تغییرات بدنی (که لازم به توضیح نیستند)
ب - تغییرات مربوط به اخلاق و عادات و افکار و روحیات .
و در همه این موارد تربیت باید طرح اجرایی شایسته‌ای داشته باشد .

(نسبت به تعالی و کمال)
و در آن صورت ، قسمت اعظم انفعالات نفس او را خود بخود و بطور مطلوب بکار انداخته‌اند .

همین ملاکها نزدیک باشد .
ملاک اول را " عقل معتاد آدمی " گوئیم ، و ملاک دوم را " عقل مذهبی " نامیم و اگر " عقل معتاد آدمی " بدرست کار کرده و نیکو شناخته باشد " معروف " او را " عقل مذهبی " ناءئید میکند و بدان امر مینماید ؛ و از " منکر " چنان عقلی ، نیز نهی مینماید .

میراث اندیشه‌ها و تجارب اخلاقی بشر ، و اندوخته‌های تمدن صحیح است — اضافه
دریافتهائی ورای اینها (از قبیل : روشن بینی — نبوت — الهام از عقل برتر ، و نظیر اینها) .

آدمیزاده ، گرچه در دوران قبل از بلوغ ، تلاش تربیتی خود را عهده‌دار است ، اما برای همان ایام ، ثمر کار خویش را نمیخواهد و نباید هم بخواهد . بلکه برای مقصدی دورتر و دورتر ، خود را باید مهیا کند ، لوازم آن مقصد (که در واقع ؛ یک زندگی طولانی درست و معقول و شایسته است) عبارتند از :

و اینها همه ، یا حاصل معرفتهای حاصل آمده ، انسانهای متفکر و دقیق و اهل سنجش ، و در عین حال ، مصلح و بی غرض است ؛ و یا حاصل معرفتهائی حاصل شده از طریق باطن ، و اشراق و الهام از مقام علم صاف و خالص حق و عالم حقایق است .

تاءمین سلامت جسمی
تاءمین نشاط باطنی ، و ذوق و حال عمل
تاءمین صفات مناسب انسانی (برای رفتارهای اجتماعی) .
تاءمین شخصیت درست و بااراده و اهل نظرومستقل ، و مؤءمن به خود
تاءمین شغل ، برای دوام توانائی سپس برای معاش ، و آنگاه برای اجرای طرحهای فکری .

و این هردو ، آموزنده و راهنمای لایق توانند بود — و ملاک درستیها و راستیها ، شایسته‌اند قرار گیرند اما باید گفت که آموزنده " هدف " و نمایانگر " مدل مناسب تربیتی " و " میزان شناخت " هستند ، نه راهبر عمل ، و مدبر تربیتی . و اما تدبیر پرورشی را ، ذهن و قواد مری ، به تناسب شرایط موجود زمان تربیت و امکانات حاضر ، و وضع فرد مورد تربیت می‌باید مطرح کند ؛ و اقدام نماید . و گونه‌ای کار کند که حاصل بدست آمده ، به

پرورش از روز تولد ، آغاز میگردد بدین معنی که از همان روزها :
" فکر و وجدان " پرورش می‌یابند " عادات " شکل میگیرند .
" انفعالات و عواطف برانگیخته می‌شوند .

و در این تحولات هم " پرورنده " موجب فعالیت‌های در کودک است ؛ و هم خود کودک در این دگرگونیها " اقدام و ابتکاری " نشان میدهد .
و همدستی این دو با هم ، حاصلی مطلوب خواهد داشت که در عین " تاءثیر و تاءثر " باز احساس " جبر و تحمل " در میان نیست .

باید در کودکان ، فقط عادات منظم " فکر و عمل " را در موارد زیر پدید آورد ؛
نسبت به حقیقت
نسبت به خیر و جمال